

بیش از ۱۵هزار پدر و مادر در خانه سالمندان زندگی می کنند

سال‌های دور از خانه



بسیاری از خانواده‌ها به دلیل مشغله کاری، زندگی در شهرهای دیگر یا نداشتن تخصص کافی، قادر به نگهداری از سالمندان نیستند، اما از ترس برچسب «بی‌وفایی»، سالمند را در شرایط نامناسب نگه می‌دارند

عنوان می‌کند: حقوقی که از تأمین اجتماعی می‌گیرم کفاف هزینه‌های اقامتم را در اینجا می‌دهد، ضمن اینکه پسر از نظر مالی کمکم می‌کند. بنابراین برخلاف موارد دیگر، از نظر مالی شانس آوردم و مشکل خاصی ندارم.

■ شعر خواندم طلاق گرفتم!

این بانوی سالمند، خود را نمونه بارز زن زجرکشیده می‌داند و ادامه می‌دهد: از ۶سالگی تحت تأثیر نامادری بودم، به‌طوری که برای فرار از خانه حاضر شدم با مردی ۲۰سال بزرگ‌تر از خود ازدواج کنم که این هم به خاطر بداخلاقی‌های او سرانجامی نداشت. البته جدایی از همسر کار آسانی نبود، چون او حاضر به طلاق نبود و دو تا از برادرانش هم وکیل دادگستری بودند و به‌شدت در این زمینه اعمال نفوذ می‌کردند، به همین خاطر ۶سال طول کشید تا توانستم با خواندن شعری برای رئیس شعبه که به‌شدت علاقه‌مند به شعر و شاعری بود، طلاق خود را بگیرم.

وی با اشاره به اینکه پسرش هرگز به ایران بازنگشته است، با شوخ‌طبعی می‌گوید: «به او گفتم مگر شاهزاده ایرانی هستی که می‌ترسی برگردی؟»

او مطالعه کتاب را مهم‌ترین سرگرمی خود عنوان می‌کند و می‌افزاید: به‌تازگی کتاب «اسیر» فروغ فرخزاد را خواندم، الان هم دارم کتاب «دیوار» ش را می‌خوانم. البته اینجا سرگرمی‌های دیگری هم هست، مثلاًهر از گاهی با دوستانم منج، پانتومیم و اسم و فامیل بازی می‌کنیم. گاهی فیلم می‌بینیم یا برای هم‌خاطره تعریف می‌کنیم.

■ خودم انتخاب کردم

در اتاقی دیگر که مثل مورد قبلی مجهز به کولر، یخچال و تخت‌خواب است بانویی هشتادونه‌ساله روی صندلی کنار پنجره نشسته است، چهره‌اش هیچ نشانی از آرامش ندارد. او که نزدیک به سه دهه از عمرش را به عنوان معلم در آموزش و پرورش خدمت کرده درخصوص چربایی اقامتش در خانه سالمندان می‌گوید: من هیچ وقت عاشق نشدم و اصلاً هم ازدواج نکردم. الان هم از این بابت پشیمان نیستم. تا پنج سال پیش نیزپیش برادرانم زندگی می‌کردم، اما وقتی بیماری و ناتوانی به سراغم آمد، خودم تصمیم

محمود مصدق | به گفته سید جواد حسینی، رئیس سازمان بهزیستی کشور، شمار سالمندان مقیم در مراکز مراقبتی توان بخشی و خانه‌های سالمندان به ۱۵هزارو ۳۲۲ نفر رسیده است که ۱۵/۰ درصد جمعیت سالمندی کشور را شامل می‌شود.

با اینکه هنوز بسیاری بر این باورند سپردن والدین به مراکز نگهداری سالمندان، به معنای بی‌وفایی و نادیده گرفتن زحمات آن‌هاست اما برخی دیگر نیز معتقدند این انتخاب، راهکاری آگاهانه برای ارائه بهتر خدمات و مراقبت‌های تخصصی به سالخوردگان است. به عبارت دیگر، اگر این انتخاب در شرایط خاص و همراه با دقت و نظارت کافی باشد، نه به عنوان آخرین ایستگاه بلکه به عنوان خانه دوم سالمندان می‌تواند طلوع دوباره برای زندگی در مسیری آرام، امن و همراه با احترام باشد.

■ نمی‌خواهم به خانه دخترم برگردم

به مرکز نگهداری سالمندان محبوبه در شهرک گلستان تهران -نزدیکی دریاچه چیتگر- می‌روم. به اتفاق خانم حسنی، مدیر این مجموعه با آسانسور راهی اتاقی در طبقه سوم می‌شویم. بانویی مسن با چشمانی که هنوز اشتیاق زندگی در آن موج می‌زند، روی تخت‌خوابش نشسته و کتاب شعر «دیوار» اثر فروغ فرخزاد را ورق می‌زند.

او خود را کارمند بازنشسته بانک و عضو انجمن حسابداران خبره معرفی می‌کند و با شعر و کتاب روزگار می‌گذراند.

می‌گوید: ۱۰ سال پیش و پس از سقوط از نردبان از ناحیه لگن دچار آسیب شدم و به مراقبت دائمی نیاز پیدا کردم و از آنجا که پسرم ساکن آمریکاست و دخترم نیز نه وقت کافی دارد و نه این کاره است تصمیم گرفتم در سرای سالمندان اقامت کنم.

این بانوی سالمند که از زندگی در مرکز فعلی خود ابراز رضایت می‌کند، اظهار می‌کند: البته سراهای سالمندی خیلی با یکدیگر تفاوت دارند. مثلاً سرایي که تا سه سال پیش در آنجا اقامت داشتم واقعاً اقتضاج بود. بسیار کثیف و نامنظم بود و پزشک و فیزیوتراپ به‌طور منظم مراجعه نمی‌کردند. حتی هر از گاهی کار به دعوای خانواده‌ها با مدیریت کشیده می‌شد... به همین خاطر دیگر نتوانستم تحمل کنم و وقتی موضوع را با نوه‌ام که همه کارهایم را انجام می‌دهد، مطرح کردم این مرکز را برابرم در نظر گرفت و مرا به اینجا منتقل کرد که واقعاً از این مرکز راضی هستم و الان هم دوست ندارم به خانه دخترم برگردم. نمی‌خواهم به زندگی دیگران یا بگذارم.

او درخصوص هزینه نگهداری اش در خانه سالمندان هم

درخواست می‌کردند.

او از شرایط آموزش راضی است و عنوان می‌کند: اینجا مشکل خاصی ندارم، خیلی راحتم. فقط از مدیر مرکز و مراقبان خجالت می‌کشم و نمی‌دانم چه کاری باید انجام بدهم. اگر آن‌ها نباشند، من خیلی زود می‌میرم.

وی که قرآن کریم را به زیبایی تلاوت می‌کند از فرزندانش راضی است و با مهربانی می‌گوید: «بچه‌هایم بد نیستند، فقط هنوز نتوانستند به ایران بیایند و سری به من بزنند».

■ نگهداری از سالمند؛ خانه یا سرای سالمندی؟

محبوبه حسنی، کارشناس پرستاری و مدیر این مرکز هم اظهار می‌کند: داشتن سرای سالمندان مسئولیت سنگین و حساسی است، زیرا هم باید به مسائل انسانی و مدیریتی بایبند بود و هم به ترکیبی از تخصص، تجربه و احساس مسئولیت اجتماعی نیاز است.

وی با اشاره به اینکه بسیاری از خانواده‌ها با ناآگاهی از نیازهای تخصصی سالمندان، صرفاً به نگهداری فیزیکی و رفع نیازهای اولیه سالمندان بسنده می‌کنند، می‌افزاید: این در حالی است که سالمندان به مراقبت‌های چندوجهی جسمی و روانی نیاز دارند.

حسنی به تجربه شخصی خود در نگهداری از مادر بزرگش اشاره می‌کند و می‌گوید: مادر بزرگم پس از سکته و ابتلا به افسردگی، به‌خانه‌مان منتقل شد، اما خانواده‌به‌دلیل ناآگاهی از اصول مراقبت، تنها به تغذیه و تعویض ملحفه‌ها اکتفا می‌کردند. در حالی که او به دلیل دیابت نیاز به رژیم غذایی خاص و جلسات منظم فیزیوتراپی داشت اما رویکرد خانواده نه‌تنها موجب بهبودی او نشد، بلکه به‌تدریج سبب تخریب روانی سایر اعضای خانواده نیز شد.

وی در همین زمینه می‌افزاید: سالمندان مانند بیماران مبتلا به دیابت یا فشارخون، به مراقبت‌های تخصصی و مستمر نیاز دارند. مراقبت از سالمند تنها به معنای سیر کردن شکم و تعویض ملحفه نیست، بلکه شامل خدمات فیزیوتراپی، روان‌شناسی، کاردرمانی، تغذیه مناسب و حتی فعالیت‌های اجتماعی است. در مراکز تخصصی، تیم‌های چندرشته‌ای شامل پرستار، فیزیوتراپیست، روان‌شناس و مددکار، به‌طور مداوم در حال ارائه خدمات هستند.

مدیر این مرکز تفاوت قائل نشدن میان «نخواستن» و «نتوانستن» را یکی از عمیق‌ترین چالش‌های فرهنگی جامعه ایران در بحث نگهداری سالمند در سراهای سالمندی می‌داند و می‌گوید: بسیاری از خانواده‌ها به دلیل مشغله‌کاری، زندگی در شهرهای دیگر یا نداشتن تخصص کافی، قادر به نگهداری از سالمندان نیستند، اما از ترس برچسب «بی‌وفایی»، سالمند را در شرایط نامناسب نگه می‌دارند. این در حالی است که انتقال به مراکز تخصصی در صورت فراهم نبودن شرایط ایده‌آل، می‌تواند بهترین گزینه برای حفظ سلامت جسم و روان سالمند باشد.

وی در همین زمینه تصریح می‌کند: اگر خانواده بتواند در خانه فضای عاطفی و مراقبتی مطلوبی فراهم کند، قطعاً این گزینه ارجح است. اما اگر سالمند در خانه تنها بماند، یا اعضای خانواده نتوانند نیازهای تخصصی او را برآورده کنند، حضور در مراکز سالمندی نه تنها انتخاب بهتری است، بلکه می‌تواند موجب بهبود کیفیت زندگی و کاهش احساس تنهایی شود.

حسنی با مقایسه تحولات مثبت در حوزه مهدهای کودک و خانه‌های سالمندی، می‌گوید: همان‌طور که امروزه مهدهای کودک به عنوان مراکز آموزشی و تربیتی پذیرفته شده‌اند، امیدواریم مراکز سالمندی نیز به‌تدریج در جامعه نهادینه شوند. سراهای سالمندی این ظرفیت را دارند که به محیطی برای یادگیری، تعامل و توان بخشی تبدیل شوند. وی نگرش منفی جامعه و کمبود حمایت‌های دولتی را بزرگ‌ترین چالش‌های پیش‌روی مراکز سالمندی می‌داند و خاطرنشان می‌کند: بسیاری از سالمندان به‌دلیل مشکلات اقتصادی یا عدم تمایل خانواده‌ها، در شرایط نامناسبی رها می‌شوند. بنابراین، لازم است دولت با ارائه تسهیلات و برنامه‌ریزی مناسب، از این مراکز و خانواده‌ها حمایت کند. خلاصه کلام اینکه نگهداری از سالمندان نیازمند دانش، علاقه و امکانات است. اگر خانواده‌ها نتوانند این شرایط را فراهم کنند، هیچ جایگاهی بهتر از خانه نیست؛ اما اگر به هر دلیلی این امکان وجود ندارد، مراکز تخصصی سالمندی می‌توانند گزینه مناسب‌تری برای حفظ کرامت و سلامت سالمندان باشند.



نایب رئیس کمیسیون قضایی مجلس خبر داد

توافق کمیسیون قضایی مجلس بر سر سقف ۱۱۰ سکه مهریه

عثمان سالاری، نایب رئیس کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس به ایلنا گفت: در خصوص لایحه مهریه، موضوع ۱۴ سکه در کمیسیون قضایی حذف شد. بنا به تصمیم کمیسیون، در صحن علنی تا سقف ۱۱۰ سکه بحث خواهد شد.

همچنین در جایگزین مجازات‌های حبس از سامانه‌های الکترونیک و پابند الکترونیکی استفاده می‌شود. پیش از این بنا بر این بود حداکثر ۱۴ سکه مطرح شود و ملاز بر آن، حبس الکترونیکی نداشته باشد. اما این موضوع حذف شد و اکنون تا ۱۱۰ سکه مطرح شده است. در صورت موافقت مجلس و تأیید شورای نگهبان، قانون ۱۱۰ سکه و استفاده از پابند الکترونیکی اعمال می‌شود.

یادداشت



جواد صوبوحی
روزنامه نگار

به مناسبت روز جهانی کودک

از سودان تا فلسطین؛ حیات کودکان در حیط خلوت لاشخورها

از روزی که کوین کارتر، عکاس و فتوژورنالیست اهل ژوهانسبورگ، لنز دوربینش را به دقت تنظیم کرد تا لحظه جان دادن دختر بچه گرسنه سودانی را برای نیویورک تایمز ثبت کند، ۳۲ سال می‌گذرد.

گرچه کارتر با فشردن به‌موقع دکمه شاتر و شکار این لحظه، جایزه پولیتزر را به خانه برد، اما پول جوزف پولیتزر به‌راحتی از گلویش پایین نرفت و یک‌سال بعد شاید به دلیل فشار افکار عمومی و شاید هم از سر عذاب وجدان و افسردگی بابت همان عکسی که بعدها به نام «کودک و لاش‌خور» معروف شد، خودکشی کرد.

کودکان، به‌ویژه وقتی قرار است پای گرسنگی و پای لاشخورها به میان بیایند، سوزه‌های جذابی می‌شوند برای شکار لنزها در نشان دادن زخم عمیق دردهایشان و بهانه و فرصت‌های نابی می‌شوند برای اثبات سبوعیت باند‌های قاچاق و فحشا در مرکزیک، آمریکای مرکزی، دریای کارائیب، نیجریه یا هر جای دیگر.

کودکان روزی هم تلنگری می‌شوند برای یادآوری توحش دویاهای انسان‌نما در لای صفحات سیاه تاریخ.

کافی است عکس دیگری را مربوط به ۴۰ سال پیش از شاهکار به جا مانده از کارتر، یعنی زمانی که کنگو مستعمره بلژیک بود در یکی از موتورهای جست‌وجو پیدا کنید؛ عکسی که در آن، پدر خانواده‌ای سفیدپوست، کودکی آفریقایی را کت بسته در قفس به خانه آورده تا اسباب‌بازی و سرگرمی فرزندانش شود. یا می‌توانید قفس دیگری را تجسم کنید؛ آنجا که ترور یست‌های تکفیری چند کودک خردسال گروگان گرفته شده سوری را با لباس‌های نارنجی درون آن جای داده‌اند و به نزدیک کردن آتش به آن‌ها، می‌خواهند رعب و وحشت را در دل خانواده‌های آن‌ها جاری کنند.

و حالا این روزها در خاورمیانه؛ روی نوار غزه، تصاویری با پیکسل‌هایی شفاف‌تر، درشت‌تر و از همه مهم‌تر درناک‌تر از کودکی کودکان ثبت و ضبط می‌شود که با ظرف‌های خالی در صف طولانی آب و غذا بر اثر گرسنگی جان می‌دهند. نوزادانی که پیش از آنکه نام بگیرند، زیر دستگاه‌های خاموش آنکوپاتور می‌میرند. امروز غزه بر است از پیکره‌ای تکه‌تکه شده کودکان، اطفال گریان، بدن‌های تمام ی نیمه‌سوخته، نوزادان غرق به خون و جنین‌های مجاله شده.

پر است از روایت کودکانی که در خرابه‌ها و گودال‌ها، پی آب می‌گردند تا عطش خود را برطرف کنند، کودکانی که به آدم‌های پشت دوربین‌ها می‌گویند به جای قرصی نان، مشتی ماسه می‌خورند. چندی پیش خالد الشوموسی، پزشک عمانی با انتشار ویدئویی در شبکه اجتماعی ایکس نوشته بود: «بچه‌های غزه از شدت گرسنگی سکه و سنگ‌ریزه می‌خورند... به دلیل گرسنگی شدید، کمبود غذا و بی‌توجهی کشورهای اطراف، باتری قورت می‌دهند و فکر می‌کنند آب‌نبات است». آری؛ غزه، باریکه نازکی است به ضخامت دنیایی از درد؛ بدون تیمار سازمان‌های بین‌المللی که خودشان با استناد به آخرین داده‌های منتشر شده اعتراف می‌کنند دست‌کم در هر ساعت یک کودک در آنجا جانش را از دست می‌دهد.

کودکان فلسطینی می‌میرند و پیش از مرگ، نامشان را روی دست می‌نویسند تا اگر در بمباران اسرائیلی‌ها، صورتشان متلاشی شد، قابل شناسایی باشند! کودکان غزه حتی پیش از مرگ، مثل بزرگ‌ترها وصیت می‌کنند، این وصیت‌نامه را از هایا، دختر بچه ساکن غزه بخوانید. «سلام، من هایا هستم و اکنون وصیت‌نامه‌ام را می‌نویسم.

۱- پول‌های من ۸۰۰ شکل است؛ ۴۵۰ شکل (واحد پول اسرائیل) برای مامان، پنج شکل برای زینت، پنج برای هاشم، پنج برای تیتا، پنج برای خاله هبه، پنج برای خاله مریم، پنج برای دایی عبود و پنج برای عمه ساره.

۲- اسباب‌بازی‌ها و همه چیزهایم برای دوستانم، زینت خواهرم، ریما، منه و امل.

۳- لباس‌های من برای دخترعموهایم و اگر چیزی باقی ماند، اتفاق کنید.

۴- کفش‌های من را به فقرا و نیازمندان اهدا کنید، البته پس از شستن».

روایت زخمی که لاشخوره‌های چنبره‌زه بر غزه و کودکانش وارد آورده‌اند به این باریکه پر اتفاق ختم نمی‌شود؛ صهیونیست‌ها روح و جان آن‌ها را هر جا که بیابند نشانه رفته‌اند.

روزی صهیونیستی در آمریکا کودک شش ساله فلسطینی را با وارد آوردن ۲۶ ضربه به قلب، سر و گردنش به شهادت می‌رساند، روزی دیگر زنی آمریکایی تلاش می‌کند کودکی فلسطینی را در آب غرق کند. یک روز هم پلیس اسرائیلی روی بدن کودک فلسطینی می‌نشیند و او را خفه می‌کند.

و در همان حوالی، روتن شائولوف، خام صهیونیست در برابر جمعی از حامیانش با اظهاراتی نفرت‌پراکن، فریاد می‌زند: «تمام مردم غزه و تمام کودکان غزه باید از گرسنگی بمیرند»، آری، غزه باریکه نازکی است در دنیایی پر از درد؛ دنیایی که کدخدای خودخوانده‌اش بابت سکوت معنادار خود در برابر آن همه درد، چند وقتی است که هر شب با رؤیای «جایزه صلح» به خواب می‌رود.

